

خسارت جامعه‌شناسی

از کمبود مترجمان چیره‌دست

جمال محمدی نامزد جایزه کتاب‌سال در گروه علوم اجتماعی: «هدفم از ترجمه بسط پروژه جامعه‌شناسی است؛ پروژه‌ای که اتفاقاً بیشترین خسارت را از کمبود مترجمان چیره‌دست می‌خورد. در فضای فعلی «تکثیر مکانیکی مقالات موسوم به علمی- پژوهشی»، اگر مدرسی از مدرسان دانشگاه بخشی از وقت و انرژی خود را به کار ترجمه اختصاص دهد، حقیقتاً ایثار کرده و از قافله ارتقا عقب‌مانده است.»



محمدمعلی‌بیگی
دبیر گروه اندیشه

مدعا چیست ؟ انقلاب‌ها برآیند تا ایدئولوژی را جایگزین علم کرده یا ایدئولوژی را بر علم مسلط کنند. این مدعا البته حاکی از بی‌خبری مدعی است از «علم» و «ایدئولوژی» در عالم جدید. اما برای آنکه نشان داده شود مدعی چقدر از مرحله پرت است (با شاید اهل تجاهل‌العارف است، ... ا، علم)، فراهم آوردن مقدماتی لازم است. پیش از بیان مقدمات لازم است ذکر شود که مزاعم و آرای همگانی نیز با چنین مدعایی همراهی می‌کند که «فریاد که ایدئولوژی در حال تحمیل خود به آزادمردان علم است». این زعم عمومی نیز خبر از ناآگاهی تاریخی ما دارد و در این ناآگاهی است که یاهپوکنان، میدان داران اند.

«علم آگاهی کاذب است؟

اینکه ایدئولوژی آگاهی کاذب است، شاید چندان برخورنده نباشد، اما برای عشاق تکنیک و فرآورده‌های تکنولوژیک، یحتمل آگاهی کاذب خواندن علم، توهین به مقدسات محسوب خواهد شد. وضعی که اشیپنگلر نیز در دوره خوش‌بینی آلمان به تکنیک با آن مواجه بود. اشیپنگلر در فصل چهارم «انسان و تکنیک» می‌نویسد: «حقیقت این است که هر تئوری علمی یک قصه (Mythos) درباره فهم نیروهای طبیعت است و هرکدام وابسته‌اند، [و] بالتمام فشارغ از دیانسی که به آن تعلق دارند. اما در فرهنگ فاوستی هر تئوری از یک فرضیه که «کار می‌دهد» نشأت گرفته است. این فرضیه بیرونی نیازی ندارد که حتماً صحیح باشد، بلکه فقط باید عملی (praktisch) باشد. هدف [این فرضیات] برگرفتن و پرده‌برداری از رازهای عالم نیست، بلکه می‌خواهد آنها را برای اهداف مشخص قابل استفاده کند.»^(۱)

این موضع، خاص اشیپنگلر نیست و اتفاقاً موضع غالب در باب علم جدید، آن است که علم نه مطلق است (چه اگر علم بود، پیشرفتش وجهی نداشت) و نه صحیح .

از ابتدای دوره جدید، علت غایی و غایت، محذوف یا از علم خارج شد. دکارت در باب حذف علت غایی چنین استدلال می‌آورد: «باید همواره به یاد داشته باشیم که قابلیت ذهنی‌مان بسیار معمولی است [...] و در نتیجه نمی‌توانیم تصور کنیم ذهن‌مان توانایی درک غایتی را دارد که خداوند در پیشگاه خویش برای خلق عالم مقرر داشته است.»^(۲) این تواضع‌نمایشی دکارت البته مانع از آن نشد که در جای دیگر بنویسد: «جست‌وجوی مرسوم به دنبال علل غایی در طبیعات بیپوده است.»^(۳)

بیکن و اسپینوزا نیز در این سعی با دکارت شریک بودند، اما شاید بهترین عبارت را از هگل بتوان بر این مجموعه اقوال افزود، آنجا که می‌گوید:

Was vernünftig ist, das ist Wirklich; und was wirklich ist, das ist vernünftig.^(۴)

یعنی آنچه عقلانی است واقعی، و آنچه واقعی است عقلانی است.

وب‌ایین «قول فصل» ووحی منزل، بشر مجاز خواهد بود که آنچه‌نزدخود عقلانی‌می‌یابد را به عالم تسری دهد، یعنی هگل همه‌چیز را به «عقل فلسفی» (چنانکه نرزد او مطرح است) و «حلول و اتحاد» برمی‌گرداند.

تقریباً معاصر هگل، آگوست کنت نیز - چنانکه مشهور است- در قانون حالات سه‌گانه مدعی بود که سیر عمومی فکر انسانی در طول تاریخ و همچنین از دوره طفولیت تا دوره رشد کامل عقلی، تابع سه مرحله اساسی است که عبارتند از مرحله و حالت «رانی»، «مابعدالطبیعی یا انتزاعی» و حالت «تحصلی یا علمی». از نظر کنت، موضوعات یا Subjectهای علوم مربوط به

حالت مابعدالطبیعی است و در این مرحله بشر می‌خواهد پدیدارهای مشهود (Phénomènes) را به‌واسطه موجوداتی که انتزاعاً در حکم موجودات واقعی معتبر گرفته شده‌اند، تبیین کند. کنت کمال را در مرحله علمی و تحصلی می‌داند و بر آن است که این کوشش بی‌حاصل است و باید به جای آن، به وضع «روابط و مناسبات [بین پدیدارها] همت گمارد.»^(۵)

پس علم چه با حذف علت غایی و چه با توجه به روابط میان موارد و متعلقات علم (Objekte)، به‌جای

اخبار، یادداشت و گزارش‌هایی از اندیشه و آیین

انسان صدرايي

گشوده به هستی و زمان است

عبدا... صلاوتی: «انسان به روایت ملاصدرا گشوده به هستی است؛ یعنی بنابر نگرش وجودی و اشتداد وجودی به انواع گوناگونی تبدیل می‌شود؛ انواعی که نیازها، رازها و اقتضائات گونه‌گون دارند. انسان به حسب دوره‌های مختلف تاریخی ظهور متفاوتی دارد. عقلش، تدبیرش، کنش‌هایش و مواجهه‌اش با عالم و آدم و ساختارها و قدرت متفاوت است.»



سمپوزيوم بين‌المللی

سینما و فلسفه

«سمپوزیوم بین‌المللی سینما و فلسفه: «جنش‌ها، مفاهیم – بحران مه ۱۹۶۸» و ۳۰ و ۳۱ ماه مه ۲۰۱۸ در دانشگاه جدید لیسبون پرتغال برگزار می‌شود. محور کلی موضوعات تاریخچه فلسفه غرب، فلسفه آفریقایی، فلسفه آسیایی، فلسفه قاره، فلسفه اروپا، فلسفه قاره آمریکا، زیبایی‌شناسی و فلسفه اجتماعی و سیاسی است.»



تفنن اهل ایدئولوژی با توهم علم

انقلاب، علم و ایدئولوژی

در انجمن‌ها یا هرجایی غیر از کلاس درس به انجام برساند.»^(۸)

پس ویر نیز بر آن است که داوری در باب ارزش‌ها یا رهبری سیاسی، داخل در حوزه علم نیست و این مطلب را هم به «غایت» برمی‌گرداند.

هیدگر نیز معتقد است تکنولوژی جدید هم به نحوی از انکشاف است اما انکشافی که در تکنولوژی جدید حاکم است، نوعی تعرض است، تعرضی که طبیعت را در برابر این انتظار بی‌جا قرار می‌دهد که تامین‌کننده انرژی باشد تا بتوان انرژی را از آن حیث که انرژی است، از دل طبیعت استخراج کرد. نتیجه این نحوه انکشاف چیست؟ حاصل این درافتادن تعرض‌آمیز آن است که همه‌چیز در حال آماده‌باش باشد تا بلافاصله مهیا شود و در هر زمان که لازم باشد از نو سفارش داده شود. در دوره ظهور تکنولوژی، مهم‌ترین تحول – که رخ داده- این است که وضع ما نسبت به جهان عوض شده و درک تازه‌ای از جهان به جای درک پیشین نشسته است. از نظر هیدگر داشتن چنین درکی از جهان، شرط امکان تکنولوژی‌هاست.^(۹) هیدگر نیز در باب ماهیت تکنولوژی همچون اشیپنگلر معتقد است اولاً تکنولوژی جدید دیگر نه برای کشف راز از طبیعت بلکه به مثابه یک معارضا به طبیعت است و دیگر آنکه در این نوع نگاه تکنولوژیک، به طبیعت صرفاً به‌عنوان «یک منبع لایزال نیرو» توجه شده است و از ماهیت آن چشم‌پوشی شده است.^(۱۰) به این ترتیب، می‌توان گفت علم جدید گرچه در جهت تصرف در عالم به کار می‌آید اما تا این تصرف چیتی نداشته باشد، کور و بی اثر خواهد ماند. نزاع ایدئولوژیک در عالم جدید است که به علم جدید جهت می‌دهد.

«ایدئولوژی آگاهی کاذب است

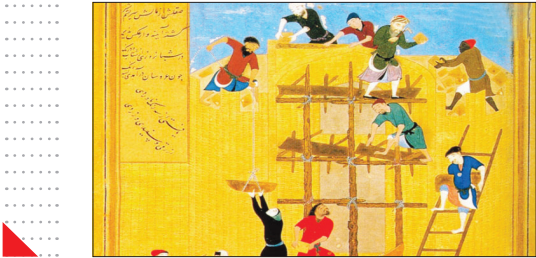
ایدئولوژی چیست؟ بعضی گفته‌اند ایدئولوژی چنان موسع و گسترده است که به دست دادن تعریفی جامع و مانع از آن تقریباً محال است؛ اما با جمع اقوال در باب ایدئولوژی، می‌توان به فهمی جامع دست یافت و این مهم را پیش تر برعهده قبول گرفته اند .

کار ایدئولوژی دوام بخشیدن به وضع موجود است و از حیث تاریخ خالی است. البته گاه ایدئولوژی به پایان تاریخ هم نظر می‌کند اما وضع مطلوب و خود را پایان تاریخ می‌انگارد چنان‌که فوکویاما، یک جامعه لیبرال دموکراتیک و کاپیتالیست را مرحله‌نهایی تاریخ فرض می‌کند. به این ترتیب باز ایدئولوژی خالی از وجه تاریخی و گذر از تاریخ مدرن است. ژوزف گابل می‌نویسد: «ایدئولوژی نظامی از ایده‌هایی است که از دید جامعه‌شناختی در پیوند با گروه‌بندی اقتصادی، قومی و جز این قرار می‌گیرد و به‌گونه‌ای یک‌جانبه منافع کم و بیش آگاهانه گروه را به شکلی ناتاریخ‌گرایانه و با مقاومت در برابر تغییر یا از هم گسیختن تمامیت‌ها بیان می‌کند. بنابراین ایدئولوژی تبلور تئوریک

اندیشه ایرانشهری

ایدئولوژیک است

سیدجواد میری: «گفت‌وگوها حول بحث ایران‌شهری آیا‌نظر به‌است‌یا یک‌سری بحث‌های ایدئولوژیک؟ به عقیده‌من صیغه ایدئولوژیک آن بیشتر است چون در مقابل نگاه اسلامی قرار می‌گیرد. به‌همین دلیل به‌سرعت وارد عرصه عمومی می‌شود. وقتی صحبت از شاه آرمانی می‌کنیم چه نسبتی با لاهوت و ناسوت در پیکر مسیح دارد. همچنین ایران‌شهری با مباحث الهیات شیعه چه قرابتی دارد؟»



ایدئولوژی وانمود می‌کند و به این سان به توجیه خود می‌پردازند.^(۱۷) پس به جیتی نباید داعیه علم را از اصحاب مدرنیته (که‌سراسر ایدئولوژیکند و صورت دیگری نمی‌توان برای ایشان تصور شد) جدی گرفت .

«آیا دین با ایدئولوژی یکی است

چنانکه ویر می‌نویسد: «ایدئولوژی نتیجه عرفی شدن [سکولار شدن] است.» شایگان نیز به تفاوت دین و ایدئولوژی توجه دارد و می‌آورد که ایدئولوژی به عالمی ورای غرایز (عالم غیب) توجه ندارد و قلمرو روح را فاقد است: «ساختار تنزل‌گرای ایدئولوژی‌ها به کلی فاقد جهان روح، به‌عنوان حقیقتی خودمختار و مستقل از نیروهای غریزی است.» شایگان حتی ایدئولوژی را «فرزند حرام‌زاده عصر روشنگری» می‌داند.^(۱۸)

پس گرچه بعضی چون مرحوم شهید مطهری یا دکتر شریعتی، ایدئولوژی را برای اعتقادات اسلامی هم به کار برده‌اند، اما استعمال این کلمه، مجازی بوده و دلالت بر دیانت ندارد. برای توضیح بیشتر می‌توان افزود که دیانت صرفاً مفهومی نیست و با دیالکتیک عقلی سر و کار ندارد بلکه ملازم «حضور» و سلوک معنوی است. البته از دیانت هم می‌توان ایدئولوژی ساخت، اما آن ایدئولوژی – چنان که از ویر نیز نقل شد- محصول «سکولاریزاسیون» و «دین سکولار شده» است و «صورت مدرن دیانت» خواهد بود و نه دیانت حقیقی.

اما آنها که همچنان در پی نجات یاراه دیگری هستند، دل در گرو دین دارند و با احساسی دریغ‌آمیز، شاید همچون هیدگر می‌گویند که: Nur noch ein Gott kann uns retten.

«تنها باز خدایی است که ما را رهایی تواند بخشید.»^(۱۹) یا چون هورکهایمر می‌نویسند: «همچنان همه ما باید به این نوستالژی دل ببندیم که بیداد و وحشیگری حاکم بر جهان، حرف آخر نیست، بلکه چیز مطلقاً دیگر هم وجود دارد؛ و این چیزی است که ما از راه آنچه نامش را دین نهاده‌ایم به خودمان می‌گوییم... . در این صورت خوشبینی آرنو که من هم خود را در آن سهیم می‌دانم در چیست؟ در این است که آدمی باید با وجود همه اینها بکوشد آن کاری را بکند و به آن چیزی واقعیت بخشد که به گمان او راستین و خوب است و در این میان اصل این است؛ بدبین بودن تئوریک و خوش‌بینی پراتیک.»

این احساس نوستالژیک و دریغ‌آمیز نسبت به وضع دینی، مختص هورکهایمر یا آرنو یا هیدگر یا مارتین بویر نیست. میشل فوکو هم که انقلاب ایران را انقلابی نامسدرن و «انقلابی به‌نام خدا» خوانده بود، آن را گذر از وضع مدرن و ایدئولوژی‌های مدرن فهمیده و تحلیل کرده بود.

البته گذر از ایدئولوژی و وضع مدرن و غرب‌زدگی، به صرف انقلاب و جابه‌جایی سیاسی حکومت ممکن نمی‌شود بلکه جدا شدن از ایدئولوژی‌های شرق و غرب سیاسی، مستلزم مجاهدت است. ایدئولوژی نمی‌خواهد بر علم سیطره یابد، بلکه چون علم بدون غایت، هرگز به ظهور نمی‌آید، خود به ایدئولوژی نیازمند است به این ترتیب خود گذر از ایدئولوژی و تحلیل کرده بود.

ایدئولوژی غایت را برای علم جدید معین می‌کند و علم را تصرف ایدئولوژی را هموار می‌سازد .

اما انقلابی که مدرن نبود، بنا نبود یک ایدئولوژی دیگر در خود سایر ایدئولوژی‌ها پدید آورد، بلکه بنا بر آن بود که از ایدئولوژی و آرمان‌شهرهای بشری بگذرد و خود را مهبای ظهور موعود (عج) کند. این آمادگی البته لازم و اقتضائاتی دارد. وضع موعود را نه ایده‌ای بشری بلکه وحی الهی مشخص می‌کند، وضعی که با قدر و سرالقدر و سر مامیت نیز نسبت دارد و قرار نیست خود را به عالم تحمیل کند. این آمادگی برای ظهور حق و حقیقت مستلزم کم‌داعی و تلاش در حد مقدرات است و نه تحمیل «فکر خود و آرای خود» به عالم و علم. البته این شست‌وشو از وضع مدرن و میل به تصرف در عالم، خود مستلزم مجاهدت نظری و عملی است و مجاهدت در مسیر آن، با توجه به شریعت و ملاک‌هایی که دیانت معین کرده است، ممکن می‌شود. شاید از همین‌جاست که فرموده‌اند: «هرکس که به آنچه بدان علم دارد عمل کند، خداوند آنچه نمی‌داند را به او میراث دهد.»^(۲۰)